

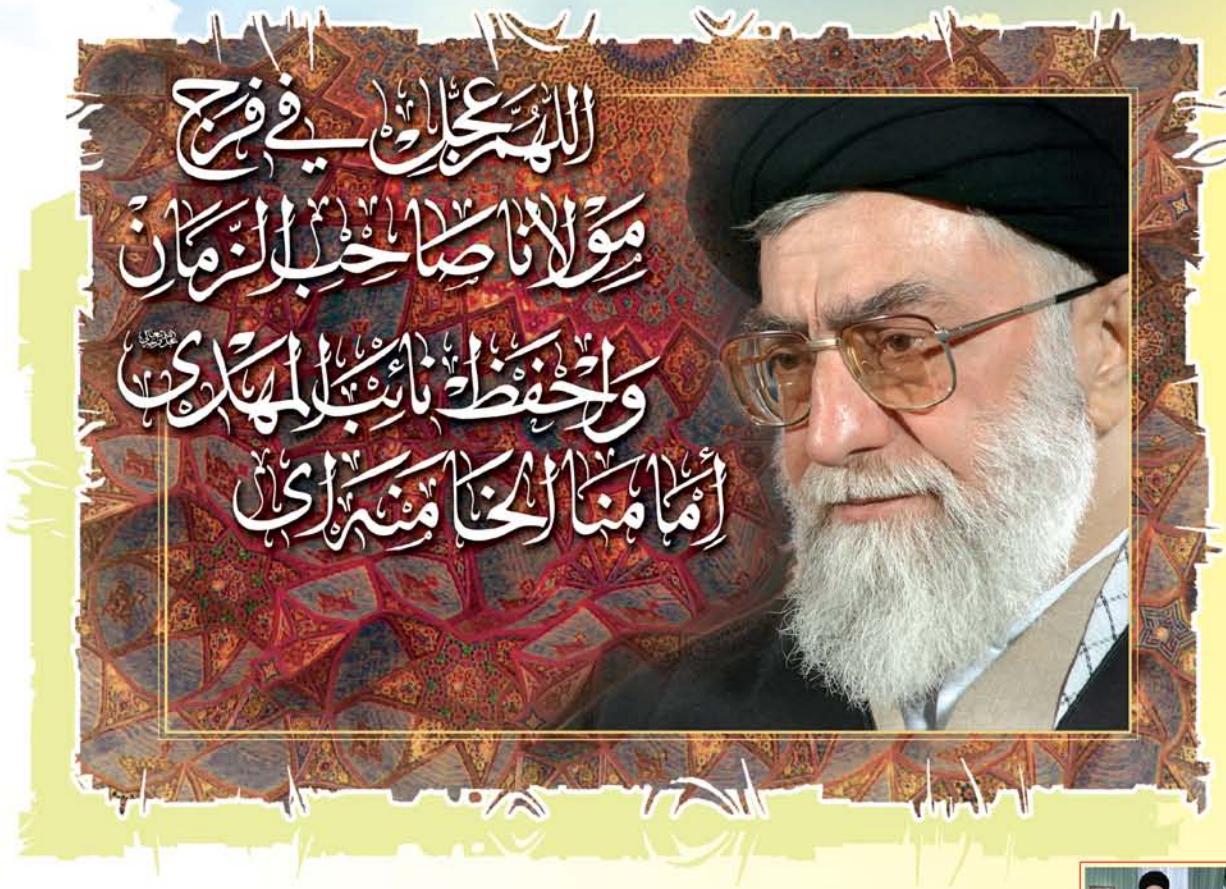


نفستین کلزار مکتب شده

همیه نثار اریاح طبیه امام و شهیدان صلحوار

سال ششم / فروردین ماه ۱۳۸۷ / بهاء: ۳۰۰۰ ریال





بخشی از بیانات رهبر فرزانه انقلاب در بیام نوروز ۱۳۸۷

و اما امسال سالی است که ما امیدهای زیادی به حرکت و تلاش در این سال بسته ایم. ما نمی توانیم آرام و معمولی حرکت کنیم؛ باید با شتابی حساب شده و منظم و منضبط پیش برویم. باید بتوانیم کارهایی را که برای نسلهای آینده ماندگار خواهد بود انجام بدهیم. در عرصه‌ی بین‌المللی دوستانی در جهان داریم، دشمنانی هم داریم؛... اگر دشمن زور گویی و زور گیری می کند، باید در مقابل دشمن ایستاد و پیشرفت کرد. علاج ملت ایران در کسب اقتدار است؛ این اقتدار فقط به معنای اقتدار نظامی نیست؛ باید اقتدار علمی، اقتدار اقتصادی، به دست آوردن قدرت اخلاقی و اجتماعی و بالاتر از همه اینها اقتدار معنوی و روحی - که از انکال به خداوند متعال برای یک ملت حاصل می شود - هم کسب کنیم.

در این سال باید نوآوری فضایی کشور را فرا بگیرد و همه خود را موظف بدانند که کارهای نو و ابتکاری را - در سایه‌ی مدیریت صحیح و تدبیر درست - در فعالیت کشور وارد کنند.

من امسال را «سال نوآوری و شکوفایی» می‌نامم و انتظار دارم که ان شاء الله هم در زمینه‌ی نوآوری و هم در زمینه‌ی شکوفایی، ملت ما شاهد تابع شیرینی باشند و سال را ان شاء الله به بهترین وجهی، با عزت، با موفقیت، با کامیابی و شادابی و با توان بیشتر به پایان ببرند.



حَمْدُ اللّٰهِ



فهرست

- | |
|---------------------------|
| مانور ۱ |
| سردار لالهها ۲ |
| برگ از تاریخ ۳ |
| شهید پژوهی ۴ |
| بادیاران ۵ |
| کلاه نور ۶ |
| سیره آقا ۷ |
| فرشتنگان فاکی ۸ |
| سیره امام ۹ |
| شهید زنده ۱۰ |
| شعر سرخ ۱۱ |
| شهیدی از رومانیت ۱۲ |
| امداد غیبی ۱۳ |
| بیانه باران ۱۴ |

لَوْر جَهَنَّمْ
خَيْالِ الْجَنَّةِ

هدیه شناور از روح طیبیه امام و شیعیان محدثین

نخستین کلزار مكتوب شهدا

سال ششم / فروردین ماه ۱۳۸۷

شماره نود و چهارم / بهاء: ۳۰۰۰ ریال

با حمایت:

بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهاي دفاع مقدس
و سازمان ملي جوانان استان قم

مدیر مسئول:
محمد حسین معیل

سردبیر:
علیرضا صداقت

هیئت تحریریه:

سید محمد جواد حسینی / سید حسین ذاکرزاده / حسن درویشخانی

امور مالی و پشتیبانی:

سید مهدی هاشمی / محمد علی معیل

امور مشترکین:

مهدي اشكبوس / مرتضى نيكوييان

طراحی و گرافیک:

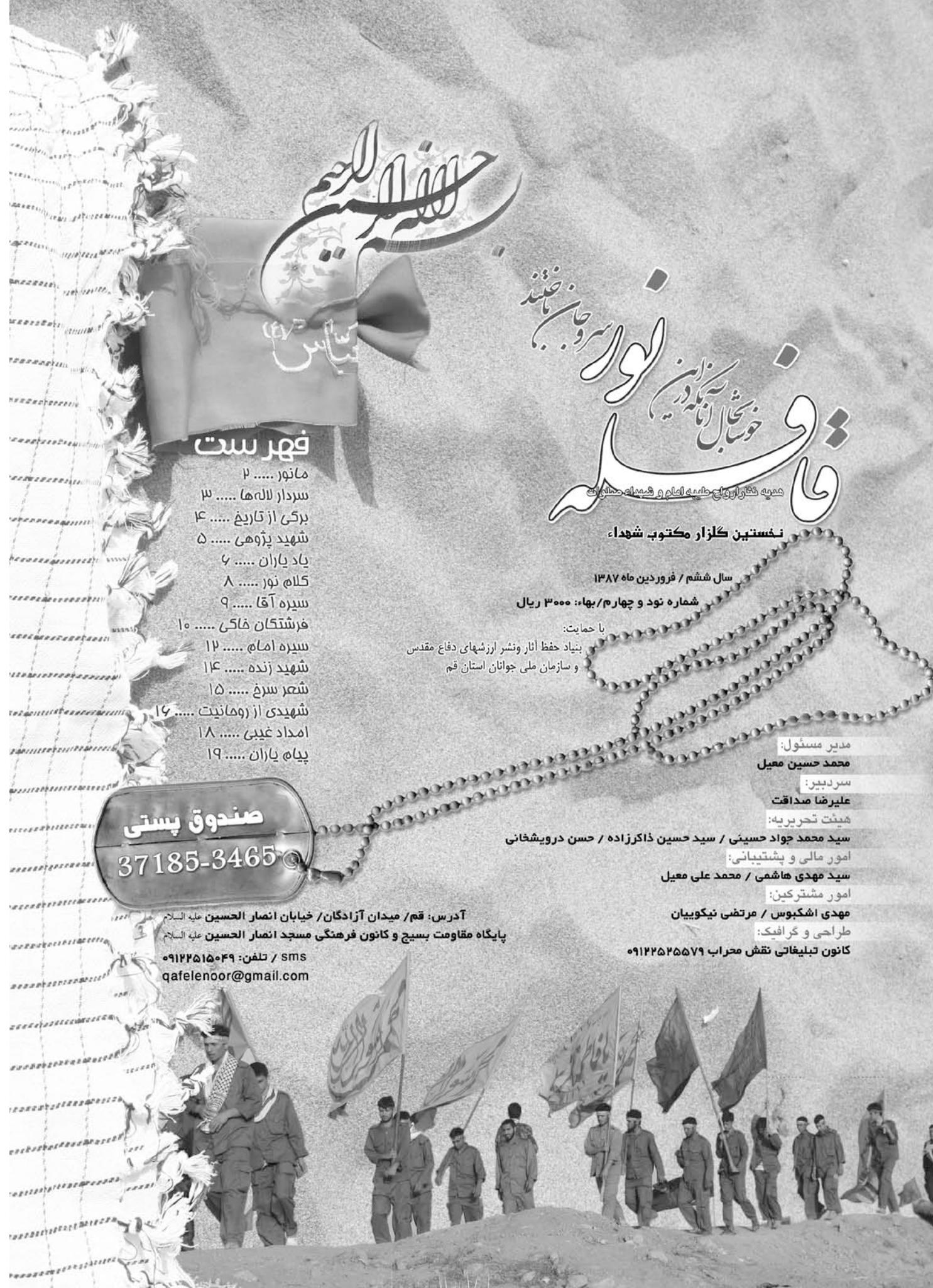
کانون تبلیغاتی نقش محراب ۰۹۱۲۴۵۲۵۵۷۹

صندوق پستی

37185-3465

آدرس: قم / میدان آزادگان / خیابان انصار الحسین علیه السلام
پایگاه مقاومت بسیج و کانون فرهنگی مسجد انصار الحسین علیه السلام

تلفن: ۰۹۱۲۴۵۱۵۰۴۹
SMS: qafelenoor@gmail.com



پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلمه:
 «هر کس خشم خود را فرو برد و برادر مسلمانش را
 در مورد عفو قرار دهد و نسبت به برادر مسلمانش
 بودبار باشد؛ خداوند به او اجر شهید عطا می‌کند.»
عقاب الاعمال / ۳۲۵

نور

هو الشهيد

سلام ما را در روزهای شکوفایی پذیرا باشید.
 با فصل دگر گونی یا «مقلب» گفتیم و انقلاب کردیم؛

اما هنوز در ابتدای راهیم مخصوصاً در این سال که سال «نوآوری و شکوفایی» است نیاز بیشتری به نظرات نوآورتان داریم. ما جرقه را زدیم، منتظر نورافکنهای شما می‌مانیم.

از این شماره به بعد برخلاف میل باطنی برو بجهه‌های با صفاتی نشریه بنابر دلایلی تصمیم گرفتیم، قیمتی بر روی نشریه بگذاریم، گلزار مکتوب شهداًی که ماوراء پول و دنیاست، اما چه کنیم مجبور به این تصمیم شدیم.
 با این حال دلمان می‌خواهد شما با دیدن هر شماره **قافله نور**، صلوات برای شادی ارواح طیبه امام و شهداً یادتان نزود.
 ما هر چه داریم از خون پاک شهداست.

چند خبر خوب هم داریم؛ یکی اینکه صفحه‌ای از نشریه را اختصاص به آثار شما در خصوص شهید و شهادت به صورت متن ادبی و خاطرات و وصیت‌نامه‌های شهداًی که می‌شناسید؛ بستگان، دوستان و آشنایان داده‌ایم.
 یادتان نزود منتظریم.

صفحه جدید دیگری به زودی باز خواهیم کردیم به عنوان «میثاق»:

هر ماه سعی مان بر این است که دیداری با خانواده‌های معظم شهدا و پیشکسوتان جبهه، جهاد و شهادت داشته باشیم و گزارشی از آن را برای شما بیاوریم.
 راستی سایت **قافله نور** هم داره سر و سامان بهتری می‌گیره اگه وقت کردین یه سر به اونجا بزنید.

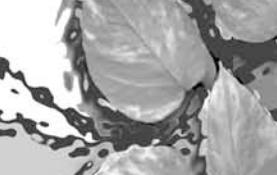
در این شماره به سراغ شهید سید مهدی اکرمی رفتیم. امیدواریم درس خوبی از این شهید بگیریم.

در ضمن بیام یاران این شماره را حتماً بخونید.

وصیت‌نامه یک شهید عارف از شهرستان ابهر به دستمن رسانیده دلمان نیومد اون رو برایتان چاپ نکیم.

منتظر پیشنهادات نورانی شما هستیم!

الهی شهید شید!





امیر سپهبد شهید علی صیاد شیرازی (۱۳۷۸/۱/۲۱)

نستیم

وی با شنیدن این خبر نه تنها دچار اندوه و یأس نشد بلکه به مصدق آیه شریفه قرآن، از دید دشمن بر ایمانش افزوود. چون سجدۀ شکر به جای آوردا!

وقتی دلیل شکرگزاری را از او پرسیدند، بیان داشت: «اما برای جنگ با دشمن آمده‌ایم تا او را بیاییم و با او بجنگیم خدا را شکر که دشمن با همه توانش به مقابله ما آمده تا انژری وقت زیادی از ما صرف نشود و دیگر اینکه با این کمبود مهمات ان شاء الله گلوله‌های ما هدر نزود».

با این روحیه توکل و اخلاص و شکر و با تدبیر و ابتکاری که خداوند به او عطا کرده بود (من یقین الله یجعل له مخرجاً) سرانجام محاصره شکسته شد و ما مأموریت را با موفقیت انجام دادیم. امیر سرتیپ ناصر آزمته

- در سال ۱۳۵۸ روزی در یکی از مناطق غرب کشور هنگام مبارزه با ضد انقلاب بایک گروهی همراه بود که در این گروه شهید صیاد شیرازی مسئولیت فرماندهی آن را به عهده داشت. نزدیکی‌های غروب به منطقه‌ای رسیدیم که گفته می‌شد به علت سلط عوامل ضد انقلاب عبور از آن منطقه خطرناک است ولذا تا هوا کاملاً تاریک نشده باید از آن عبور می‌کردیم. از طرفی نزدیک به اذان مغرب به پایگاهی رسیدیم که تعدادی از رزمندگان نظامی در آن مستقر بودند.

پرسنلی که در آن پایگاه حضور داشتند به ما توصیه می‌کردند که تا هوا کاملاً تاریک نشده منطقه را ترک کنیم. اما شهید صیاد شیرازی اصرار کرد که هنگام نماز فرا رسیده و ما بایستی بعد از اقامه نماز به سمت پایگاه اصلی حرکت کنیم. برخلاف مخالفت اکثر اعضای گروه ایشان دستور داد که باید بعد از نماز آتیجار ترک کنیم ولذا پس از اقامه نماز جماعت به سمت مقر اصلی به راه افتادیم.

شهید صیاد شیرازی هنگام بازگشت در میان راه به من گفت: «من میزان خطر را کاملاً احساس می‌کرم؛ اما اولاً باید نماز را سر وقت می‌خواندیم و دوماً باید به اینها درس می‌دادیم؛ درس شجاعت و شهامت. اگر در آن ساعت حرکت می‌کردیم، ترسی که در وجودشان بود بیشتر می‌شد». سرتیپ عبد العالی پورشائب

شهید صیاد شیرازی:

«پروردگار! رفتن در دست توست. من نمی‌دانم چه موقع خواهم رفت؛ ولی می‌دانم که باید از تو بخواهم مرا در رکاب امام زمانت قرار دهی و آنقدر با دشمنان قسم خوردهات

بجنگم تا به فیض شهادت برسم»

برگرفته از کتاب صیاد دلها / احمد حسینا

مقام معظم رهبری:

«سرزمنی‌های داغ خوزستان و گردنۀ های برآفرانشۀ کردستان سال‌ها شاهد آمادگی و فداء‌کاری این انسان پاک‌نهاد و مصمم و شجاع (شهید شیرازی) بود و جبهه‌های دفاع مقدس صدّها خاطره از رشادت و از خود گذشتگی او حفظ کرده است».

- در مأموریتی در جاده بانه سردشت مدتی در محاصره ضد انقلاب قرار گرفتیم. خواربار و مهمات ما به حداقل رسیده بود و تلفات انسانی و ضایعات لجستیکی قدرت رزمی ما را کاهش داده بود. بر اساس اخبار و اصله و پیغامهای ضدانقلاب دریافیم که دشمن به اظهار خودش چندین برابر ماست و قصد دارند فردا صبح حمله نهایی را به ما آغاز کنند.

ما که حتی پیکرهای مطهر همزمان خود را بیش از ۱۵ روز بود نتوانسته بودیم تخلیه کنیم با عزیزانمان شهید شهرامفر و شهید معصومی به خدمت شهید صیاد شیرازی رفتیم و وضع و توان خود و توان بالای دشمن و تجمع دشمن در اطرافمان را به او اطلاع دادیم.

۱۹۷۹... میلادی عرضه

برگزاری
دماج



کanal ۳ تلویزیون انگلیس

(یک گزارش تحقیقاتی به نقل از دیوید کرن، دیلمات سابق آمریکا در بغداد)

«... دولت انگلیس تنها چند هفته بعد از آنکه عراق از سلاح شیمیایی در حلبچه استفاده کرد با اعزام یک وزیر کابینه انگلیس به بغداد، اعتبارات بازرگانی داده شده به دولت عراق را به دو برابر افزایش داد.»

حسین کامل

(داماد صدام و مسئول صنایع نظامی عراق)

در عملیات شوش (فتح المیں) هنگامی که نیروهای ایرانی در منطقه سپاه چهارم عراق پیشوی کردند، واحدهای پشتیبانی و توپخانه این سپاه رزمی نیز به کلی منهدم شد و چیزی نمانده بود که صدام و همراهانش، که من هم در میان آنها بودم به اسارت نیروهای ایرانی در آیند. در آن لحظه رنگ از چهره صدام پریده بود و بسیار نگران بود.

صدام به مانگاه کرد و گفت: «از شما می خواهم در صورتی که اسیر شدیم من و خودتان را بکشید!»

در نبردهای شلمچه (کربلا^۵) در گیریها به اوج خود رسید. ما نیروهایی را که به عقب بر می گشتند اعدام می کردیم. حتی در یک روز ۴۹ افسر عالی رتبه را اعدام کردیم. سرهنگ ستاد «رمزی فوایص الحموانی» فرمانده تیپ ۴۰۸، نیز یکی از اعدامی ها بود.

منبع: روزنامه السفیر / چاپ بیروت ۱/۲۹ ۱۹۹۶

کنت دمارانش

(رئیس سابق سازمان جاسوسی فرانسه)

ایرانی ها افراد سرشت خاورمیانه هستند که وقتی دارای احساسات مذهبی می شوند، دو برابر خطرناک می شوند. اکنون شاخت، مطالعه و نبرد با آنها در سطوح مختلف، بیشتر از هر زمان دیگری اهمیت یافته است.

در حال حاضر ایرانیان شیعه به خوبی برای مبارزه، که همیشه بخش جدایی ناپذیر تاریخ، فرهنگ و مذهب آنها بوده است، آماده شده اند.

در اردو گاههای اسرای ایرانی افرادی را دیدیم که قاطعه برای فدا کردن جان خود در راه اعتقاداتشان آمادگی داشتند. آن منظره منادی جنگ جهانی چهارم بود که ما فقط در ک نامشخصی از آن در ذهن داریم.

اعتقادات مذهبی این افراد برای سوق دادن آنان به سوی انجام کارهایی که به طرز غیر قابل باوری سخت بودند، نقش بسزایی داشته است.»

محله تایمز مالی چاپ انگلیس

«یک شرکت انگلیسی مقادیر زیادی گلوله های حاوی گازهای سمی چون هنسلین، تروینان و نیز بمبهای آتشزا (شیوه بمبهایی که آمریکا در ویتنام بکار برد) را به عراق صادر کرد.»

منبع: معرفت می کنیم

خبرگزاری فرانسه - ۱۳۶۳/۱/۳

«تکنیک های نظامی ایران از نظر جسارت و شهامت، در تاریخ مورد استفاده قرار خواهد گرفت.»

منبع: جنگ جهانی چهارم، دیلماسی و جاسوسی در عصر خشونت / کنت دمارانش

عملیات سیاه

«بر اساس عملیات سیاه رادیوهای کد گذاری شده ای در اختیار خلبانان عراقی قرار داده شد تا آنها امکان ارتباط با افسران مستقر در کشتی های آمریکایی در خلیج فارس را داشته باشند.

یک افسر بازنیسته در این رابطه گفت: «هدف این بود که هواپیماهای عراقی بر فراز خلیج فارس بتوانند با افسران ما تماس بگیرند.

این روابط روزانه باعث شد تا هواپیماهای عراقی بتوانند نفتکش ها و کشتی های تجاری به مقصد ایران را شناسایی کنند و این امر کمک زیادی به عراقی ها در انتخاب اهدافشان می کرد.»

منبع: دعاوی ایران / آلن فریدمن



شهید سید مرتضی اوینی (۱۳۷۲/۱/۲۰)

... ما همه افق‌های معنوی انسانیت را در شهدا تجربه کرده‌ایم. ما ایثار را دیدیم که چگونه تمثیل می‌باید، عشق را هم، امید را هم، شجاعت را هم و ... همه آنچه را که دیگران جز در مقام لفظ نشینیده‌اند، ما به چشم دیدیم... آنچه را که عرفای دلخوسته حتی بر سر دار نیافتد، ما در شب‌های عملیات آزمودیم، ما عرش را دیدیم. پندران ما این است که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند، اما حقیقت آن است که زمان ما را به خود برده است و شهدا مانده‌اند... تو بگو کیست زنده‌تر، شهید «سید عبدالرضا موسوی» یا من و تو؟ کیست که زنده‌تر است؟

تو بگو که آیا این تصاویر واقعی ترند یا روزهایی که من و تو و امандگان از قافله عشق یکی پس از دیگری می‌گذرانیم؟ زندگی زیبایت اما شهادت از آن زیباتر است. سلامت تن زیبایت اما پرندۀ عشق، تن را قفسی می‌بیند که در باغ نهاده باشند... راز خون را جز شهدا درمنی‌بایند. گردش خون در رگ‌های زندگی شیرین است اما ریختن آن در پای محبوب، شیرین‌تر است و نگو شیرین‌تر، بگو سپیار شیرین‌تر است. راز خون در آنجاست که همه حیات به خون وابسته است. شهادت، جان مایه انقلاب اسلامی است و قوام و حیات نهضت ما در خون شهید است.

رمز آن که سیدالشهدا علیه السلام را خون خدا می‌خوانند در همین جاست...

اینها فرزندان قرن پانزدهم هجری قمری هستند؛ هم آنان که کره زمین فرنگی‌هاست انتظار آنان را می‌کشد تا بر خاک مبتلای این سیاره قدم گذارند و عصر ظلمت و بی‌خبری جاهلیت ثانی را به پایان برسانند.

عصر بعثت دیگر باره انسان آغاز شده است و اینان، این رزمدگان، منادیان انسان تازه‌ای هستند که متولد خواهد شد؛ انسانی که خداوند توبه‌اش را پذیرفته و بار دیگر او را برگزیده است...

بگذار آمریکا با مانورهای «ستاره دریایی» و «جنگ ستاره‌ها» خوش باشد. دریا؛ دل مطمئن این بچه‌هاست و ستاره‌ها نور از ایمان این بچه مسجدی‌ها می‌گیرند.

صحراي کربلا به وسعت تاریخ است و کار به یک «یا لیتسی کنت معکم» ختم نمی‌شود.

اگر مرد میدان صداقتی، نیک در خویش بنگر که تو را نیز با مرگ انسی اینگونه است یا خبر!...

آنان را که از مرگ می‌ترسند از کربلا می‌رانند... و مگر نه آنکه گردنه را باریک آفریدند تا در مقتل کربلای عشق آسانتر بردند شوند؟ و مگر نه آنکه از پسر آدم عهدی ازلی ستانده‌اند که حسین را از سر خویش بیشتر دوست داشته باشند؟

سیه‌زدی این‌الله

هر شهید کربلا بی دارد...
و کربلا را تو میندار که شهری است در میان شهرها و نامی است
در میان نامها، نه!
کربلا حرم حق است و هیچ کس را جز یاران امام حسین علیه
السلام راهی به سوی حقیقت نیست...

هر شهید کربلا بی دارد...

و برای ما کربلا بیش از آنکه یک شهر باشد یک افق است، یکی
منظر معنوی است که آن را به تعداد شهدا یمان فتح کرده‌ایم، نه
یک بار، نه دو بار، به تعداد شهدا یمان...

هر شهید کربلا بی دارد که خاک آن کربلا تشنۀ خون اوست و
زمان، انتظار می‌کشد تا پای آن شهید بدان کربلا رسد و آن گاه...

خون شهید جاذبه خاک را خواهد شکست و ظلمت را خواهد درید و
معبری از نور خواهد گشود و روحش را به آن سفری خواهد برد

که برای ییمودن آن هیچ راهی جز شهادت وجود ندارد...
سر مبارک امام عشق بر بالای نی، رمزی است بین خدا و عاشق...

یعنی این است بهای دیدار...



سودار شهید غلامعلی ابراهیمی (۱۳۷۱/۲۶)

جانشین تعاؤن لشگر ۱۷ علی بن ایطالب علیه السلام

- دو روز بعد از عملیات والفرجر ۱۰ بود که به خانه برگشتیم. خیلی ناراحت بودم.

یاد بچه‌ها از خاطرم نمی‌رفت. شب در عالم رویا، خواب گلزار شهدا را دیدم که در قطعه شهدای کربلای ۵، آقایی روی منبر سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: «مردم! قادر شهدا را بدانید که این شهدا پیش خدا اجر و قرب زیادی دارند. مثل همین آقای ابراهیمی که امروز همین جا دفن شد. نه تنها ما بلکه همه مردم قم را می‌توانند شفاقت کنند.»

صبح که بیدار شدم، رفتم گلزار و از حاج آقا محمد موسوی پرسیدم: «دیروز کسی را در گلزار دفن کرده‌اید؟» گفت: «بله، حاج غلامعلی ابراهیمی، از مستولین تعاؤن، دیروز اینجا دفن شد. راوی: حسین کریمی

در منطقه حلبچه که امکان تردد وسایل نقلیه وجود نداشت، شهدا را با دست و پیاده می‌آوردند عقب، در همین حال حاج غلامعلی متوجه شد پیکر شهیدی بین خط خودی و خط دشمن باقی مانده است. برای انتقال او به خط برگشت.

در همان حین روی مین رفت و به شهادت رسید. شهید غلامعلی ابراهیمی قبل از شهادت به مقام شهادت رسیده بود. او که خود را تنها پشت میز مسئول نمی‌دانست بلکه بزرگترین مسئولیت خود را در مقابل جبهه و دفاع از اسلام می‌دانست. گذشت و فدایکاری آمیخته با جانش بود و با همان عشق جاودانه به جاودانگی رسید.

راوی: حسین شکارچی

- حاج غلامعلی ابراهیمی، جانشین تعاؤن لشگر بود. از نظر تقوا و فدایکاری بین بچه‌ها زیارت بود. در عملیات همه و غمش این بود که بتواند پیکرهای شهدا را به عقب برگرداند. تا زمانی که همه شهدا را انتقال نمی‌داد آرام و قرار نداشت. برخلاف آنکه جانباز بود و از ناحیه کمر رنج می‌برد، برای انتقال شهدا خودش حاضر می‌شد. با کمک نیروها، شهدا را حمل می‌کرد. آرزوی شهادت داشت و همیشه می‌گفت: «خدایا! مرا با شهادت و همراه شهدا از دنیا ببر!»

ای ملت عزیز
با بر جا باشید و بست شوید
شهید غلامعلی ابراهیمی





شهید مراد حاصل معاوون

محاسن شفید، عینکش ته استکانی و قدش در حال خمیدن بود. با این حال حاضر به دست کشیدن از جبهه نبود. شب عملیات والفجر مقدماتی از مراد حاصل خواستند که به هیچ عنوان قبل از شکسته شدن خط، وارد خط نشود؛ اما او به قدری اصرار و التماس کرد که فرمانده گردان به احترام ریش سفیدش اجازه داد همراه ستون، وارد خط شود.

وارد خط که شدیم خود را در فاصله بیست متری دشمن دیدیم. فاصله‌ای که پوشیده از انواع مین و سیم خاردار بود. بدون هیچ گونه سنگر و پناهگاهی. در همین حین پای یکی از بچه‌ها به تله مین برخورد کرد و دشمن متوجه حضور ما شد. در یک آن، بچه‌ها را زمین گیر کردند.

نیروها یکی یکی پر پر می‌شدند. هیچ راه خلاصی وجود نداشت. همه روی زمین دراز کشیده بودند. در آن لحظات سخت که چیزی نمانده بود بچه‌ها نالمید شوند و عراقی‌ها به هلهله و شادی افتاده بودند، ناگهان صدایی بلند شد: «آربی جی زن اون رو بزن! اون رو بزن!» اینجا بود که همه متوجه لهجه شیرین مراد حاصل شدیم.

روی زانو بلند شده بود و تکییر می‌گفت. نیروها وقتی او را در این حالت دیدند، روحیه گرفتند.

همه بلند شدند و تکبیر گویان، روی سر دشمن آتش ریختند و ما توانستیم در آن مقطع پیروز شویم و مراد حاصل پس از افتخاری که آفرید به افتخاری ابدی رسید.

شهید محمد رضا فیض

شهدای ما همیشه زنده‌اند و شاهد و ناظر اعمال ما هستند و هیچ شکی در آن نیست. شهید محمد رضا فیض هم یکی از همین شهداء است. از دوستان نزدیک من بود.

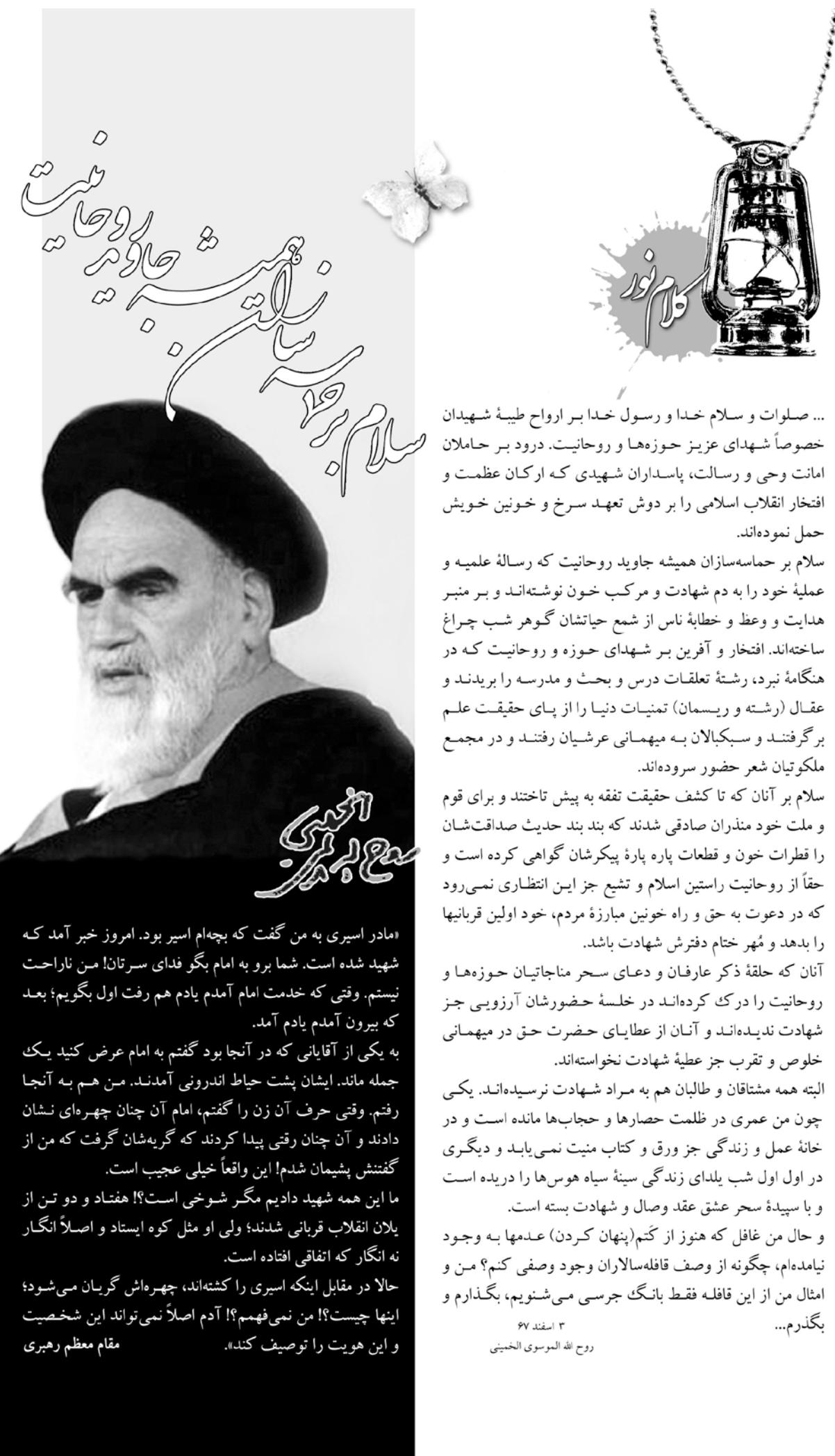
با هم پیمان بسته بودیم که اگر یکی از ما شهید شد، نفر دوم هر زمان که به مسجد مقدس جمکران می‌رود دو رکعت نماز هم برای دیگری بخواند.

بعد از شهادت محمد رضا این قول و قرار در ذهن من بود و به آن عمل می‌کردم تا اینکه یک روز رفتم جمکران و فراموش کردم برای محمد رضا نماز بخوانم.

داشتم از مسجد خارج می‌شدم که صدای محمد رضا به گوشم خورد. حس کردم دستش را روی شانه‌ام گذاشت. گفت: «نماز یادت نوره!»

همان طور که قرآن می‌فرماید: «شهدا نمرده‌اند و زنده هستند.» شهدا به واقع زنده هستند و آن جا بود که من به این واقعیت بپردم.

راوی: ابوالفضل دهقان



... صلوٰت و سلام خدا و رسول خدا بر ارواح طیبہ شهیدان خصوصاً شهادی عزیز حوزه‌ها و روحانیت. درود بر حاملان امانت وحی و رسالت، پاسداران شهیدی که ارکان عظمت و افتخار انقلاب اسلامی را بر دوش تعهد سرخ و خونین خویش حمل نموده‌اند.

سلام بر حماسه‌سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشته‌اند و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه ناس از شمع حیاتشان گوهر شب چراغ ساخته‌اند. افتخار و آفرین بر شهادی حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد، رشته تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال (رشته و رسیمان) تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به میهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده‌اند.

سلام بر آنان که تا کشف حقیقت تفهه به پیش تاختند و برای قوم و ملت خود منذران صادقی شدند که بند بند حدیث صداقت‌شان را قطرات خون و قطعات پاره پاره بیکرانشان گواهی کرده است و حقاً از روحانیت راستین اسلام و تسبیح جز این انتظاری نمی‌رود که در دعوت به حق و راه خونین مبارزه مردم، خود اولین قربانیها را بدهد و مهر ختم دفترش شهادت باشد.

آنان که حلقة ذکر عارفان و دعای سحر مناجاتیان حوزه‌ها و روحانیت را در ک کرده‌اند در خلسة حضورشان آرزویی جز شهادت ندیده‌اند و آنان از عطا‌ایای حضرت حق در میهمانی خلوص و تقرب جز عطیه شهادت نخواسته‌اند.

البته همه مشتاقان و طالبان هم بر مراد شهادت نرسیده‌اند. یکی چون من عمری در ظلمت حصارها و حجاب‌ها مانده است و در خانه عمل و زندگی جز ورق و کتاب منیت نمی‌باشد و دیگری در اول اول شب یلدای زندگی سینه سیاه هوس‌ها را دریده است و با سپیده سحر عشق عقد وصال و شهادت بسته است.

و حال من غافل که هنوز از کنم (پنهان کردن) عدمها به وجود نیامده‌ام، چگونه از وصف قافله‌سالاران وجود وصفی کنم؟ من و امثال من از این قافله فقط بانگ جرسی می‌شنویم، بگذارم و بگذردم...



والله هم زریس

شاید ده دقیقه مانده بود به سر وقت که آقا یکسره ساعت خود را کنترل می کردند تا در سر ساعتی که امام فرموده بودند تماس بگیرند. ساعت مقرر فرا رسید و آقا تماس گرفتند. حضرت امام فرمودند: «من صلاح نمی دام که این عملیات انجام بشود». من احساس کردم که آقا از حضرت امام خواستند که استخاره بگیرند.

نمی دام حضرت امام در جواب چه فرمودند که آقا عرض کردند: «چشم! هر چه شما بفرمایید!» یعنی خواستند اصرار کنند که عملیات بشود و حال جواب امام نمی دام چه بود که آقا گفتند «چشم هر چه شما بفرمایید».

آقا گوشی را گذاشتند و با احساسات بچه ها مواجه شدند. همه تلاش بچه ها بر این بود که دوباره صحبتی بشود.

در این موقع آقا فرمودند: «ما همه همچون اسلحه ای آماده هستیم که گلنگدن آن کشیده شده، فشنگ هم آماده است و ما مثل همان گلوله هستیم که اگر امام انگشتش را تکان داد و ماشه را چکاند ما شلیک می شویم، اگر نه ما آماده و منتظر آن اشاره انگشت حضرت امام».

وقتی آقا با بچه ها این صحبت را کردند، بچه ها هم مقاعد شدند و عملیات به تأخیر افتاد.

سردار نورعلی شوشتری

خورشید در جبهه / صص ۱۰۲ تا ۱۰۴

روزهای آخر جنگ بود که برای کوشک و طلایه طراحی خلی خوبی شده بود. حدود ۳۰۰، ۴۰۰ گردن هم نیرو در اختیار مان بود. آقا هم حضور داشتند.

طراحی ها کامل شده بود. ما همه اصرار داشتیم که حتماً اینجا باید عملیات بشود. ایشان هم آمدند و با فرماندهان لشگرها و گردان ها صحبت کردند و همه طرحها را چک کردند و در نهایت هم طرح را پذیرفته و موقیت این عملیات را در سطح ۷۰٪ بالا می دیدند.

در این عملیات قطعی بود که ۵ تا ۶ هزار اسیر می گیریم و با مقداری غنائم برومی گردیم و سپس در مزهای خودی مستقر می شویم.

ایشان فرمودند: «من حتماً باید با امام تماس بگیرم و از ایشان کسب تکلیف کنم» لذا زنگ زدن خدمت حضرت امام. امام در آن موقع در حال استراحت بودند.

با احمد آقا صحبت کردند و بنا شد چند دقیقه بعد تماس بگیرند. بعد تماس گرفتند. امام فرمودند: «آیا شما خودتان این حرکت را تأیید می کنید؟» ایشان گفتند: «به دید ظاهر و امکانات و طرح و نیرو احتمال می دهم که حرکت موقیت آمیزی باشد».

ما جواب امام را نشنیدیم؛ اما قرار بر این شد که آقا دوباره تماس بگیرند و جواب قطعی را حضرت امام بدهند. ساعتی را مشخص کردند که در این ساعت تماس بگیرند.

شهید سید مهدی اکرمی

از زبان مادر

- روزی از دیدار امام خمینی(ره) برگشته بود. دیدم با علاقه و شوق خاصی از امام سخن می‌گوید. می‌گفت: امام با فیلم و عکس و تلویزیون خیلی فرق دارد. خلاصه‌ای از سخنان امام را در دفترش یادداشت می‌کرد.
به من می‌گفت: آیا می‌شود نماز نخوانیم؟ من متوجه منظور او نشدم و گفتم: خدا نکن! چرا نخوانیم؟!
گفت: «رفتن به جبهه از نماز واجب‌تر است. اگر نماز نخوانیم به خودمان ضربه می‌زنیم؛ اما با نرفتن به جبهه، حیثیت اسلام در خطر است.»

خاطراتی از شهید

- ماه رمضان در خیابان صفا، جوانی را سگ به بغل دیده بود. نهی از منکر کرده بود. خلاصه با هم در گیر شده بودند و عینک سیدمهدی شکسته شد. خونین و مالین برگشته بود خانه. سیدمهدی اجازه نداد بروند با آن جوان برخورد نمایند. بعدها فهمیدیم آن جوان هم شهید شده است.

- جمعیتی را آورده بود خانه برای عزادراری. بهش گفته بودند «اینها کی اند؟! تیپ‌شون به تیپ تو نمی‌خوره؟!» گفته بود: «اما باید رو اینا کار کنیم. با اینا مشهد بریم با اینا سینه‌زنی کنیم. ما اینا رو باید تو راه بیاریم» خیلی با آنها گرم می‌گرفت. دعوتشان را هم پاسخ می‌داد و واقعاً آنها را به راه می‌آورد.

- معلم خواهر برادرهای خودش بود. عشق به کتاب را او در دل برادرش مجتبی انداخت. برایش کتابهای علمی می‌خرید. وقتی می‌خواست برای کنکور درس بخواند دست مجتبی را که کودکی دبستانی بود می‌گرفت و با خود به کتابخانه می‌برد. سال سوم دبستان را که مجتبی جهشی خوانده بود؛ معلمش سیدمهدی بود.

- اول دبستان، زمان طاغوت معلمی داشت که حجابش را رعایت نمی‌کرد. معلم به مادرش گفته بود: این بچه همه چیزش خوبه فقط سرشو بلند نمی‌کنه منو نگاه کنه!

شهید سید مهدی اکرمی (۱۳۶۵/۱/۲۰)

شهید سیدمهدی اکرمی، بسیجی دانشجو در سال ۱۳۴۷ در سمنان به دنیا آمد. دوران کودکی را در قم سپری نمود و دوران تحصیل را در تهران گذراند. در تمام صحنه‌های اوج انقلاب حضوری فعال داشت. پس از پیروزی انقلاب در بسیج محل با نگهبانی و انجام کارهای فرهنگی ادای دین نمود. در سال دوم دبیرستان پس از آموزش نظامی به جبهه کردستان در مصاف با فریب‌خوردگان و وابستگان بیگانه رفت. شش ماه متوالی در کردستان ماند. حتی یک روز هم به مرخصی نیامد و شایستگی و اخلاص خویش را در صحنه عمل اثبات نمود.

پس از بازگشت از جبهه به تحصیل ادامه داد و در کنکور دانشگاه شرکت نمود. در رشته مهندسی الکترونیک قبول شد و به دانشکده فنی تهران راه یافت. در تابستان قبل از ورود به دانشگاه به حوزه علمیه امام صادق علیه السلام دماؤند رفت و جامعه المقدمات را خواند و در اندک مدتی مورد توجه مسئولین حوزه قرار گرفت.

روح بلند و احساس وظیفه دینی او را مجدداً به جبهه کشاند؛ این بار با سپاهیان مهدی علیه السلام در سال ۶۵ سرانجام سیدمهدی، همان حضرت مهدی علیه السلام در سپاه مهدی و در ماه مهدی (شعبان) در شب جمعه در عملیات کربلای ۸ به شهادت رسید.

خاطره‌ای از زبان پدر بعد از شهادت فرزند

سه سال قبل همین ایام، انتخابات مجلس شورای اسلامی بود و من هم داوطلب بودم. سیدمهدی همان ایام رفت آموزش رزمی بینند. طبیعت فضیه این بود که وقتی می‌بینند دیگران دارند برای باباش تبلیغ می‌کنند، او هم باید بماند و تبلیغ کند؛

اما گفت: بابام می‌خواهد و کیل شود به من چه! من چکار به این حرفاها دارم. من وظیفه خود را باید انجام دهم. رفت و نزدیک شش ماه در جبهه سفر بود. حتی به خاطر آن جبهه یک سال هم دبیرستانش به تأخیر افتاد؛ ولی به هر حال رفت.



که
شکران خان



حکایت اکرم

تلگرام تبریک و تسلیت رئیس جمهوری

«مجلس شورای اسلامی - حجت الاسلام جناب آقای سید رضا اکرمی نماینده محترم مجلس شورای اسلامی «شهادت فرزند ارجمندان از در جبهه جهاد فی سبیل الله و شهادت افتخار آفرین آن دانشجوی عزیز را به شما و خانواده محترمان تبریک و تسلیت می‌گوییم. خداوند به شما و مادر گرامی آن شهید و والدین همه شهیدان صبر عنایت فرماید.»
سیدعلی شاهنامه‌ای - رئیس جمهوری اسلامی ایران

- تو کارهای خونه کمک می‌کرد. یک دفعه به بچه‌ها می‌گفت: بچه‌ها پاشین «جهاد سازندگی». به هر کسی یک کاری می‌داد؛ یکی زمین، یکی دیوار، یکی شیشه. در عرض نیم ساعت خانه تمیز و مرتب می‌شد.
- توی جبهه تمرین خط می‌کرد. کلمات مشقش اینها بود: «مهدی، علمدار، رفت، خدا، سید، پیوست، بابا». شاید می‌خواست بگوید: «بابا، سید مهدی رفت و به خدا پیوست!»

گزیده‌ای از دستنوشته‌های شهید

اردو گاه محیطی است بدون دغدغه و حاکی از آرامش درونی. همه وسائل، چادرها و نخل‌ها، خاکریزها، لباس‌های بچه‌ها و ... الهام بخشند. ندایی دارند. از خاطرات خود با بچه‌های شهید می‌گویند و امر می‌کنند که ابتدا باید جهاد اکبر بنمایی تراحتی خط شوی! انگار پیامشان این است:
برو تو خانه دل را فرو روب
مهبا کن مقام و جای محبوب
چو تو بیرون شوی او اندر آید
به توبی تو جمال خود نماید

گزیده‌ای از وصیت شهید

«اما تابع رهبر خودمان هستیم. هر چه ایشان بفرمایند؛ زیرا هم مرجع ما هستند هم رهبر ما. ما تابع ایشان هستیم و به دنبال ایشان حرکت می‌کنیم ان شاء الله.»
از خدا می‌خواهیم که ما را در خط ایشان نگه دارد...
خدا ان شاء الله امام خمینی را طول عمر دهد و هر چه زودتر این جنگ را به نفع اسلام پیروز فرماید.

شهیدان زنده‌اند

- خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها هیچ کدام سید مهدی را ندیده‌اند. فقط با عکس‌ها و بعضی فیلم‌ها و یا خاطرات پدر بزرگ و مادر بزرگ از اون تصوری در ذهنشون ترسیم کرده‌اند.
- شب جمعه بود. هوا تاریک بود و جاده خلوت. داشتم توی جادة دماوند راندگی می‌کردم.
- یک دفعه بی هیچ مقدمه‌ای ماجده‌سادات زد زیر گریه. خیلی گریه کرد. گفت: یاد عموم مهدی افتادم. پرسیدم: چی شد به فکر عموم مهدی افتادی؟! گفت: احساس می‌کنم اون الان پیش منه!
- سجاد و زهراداشتن توی کمد بازی می‌کردن یک دفعه هر دو به گریه افتدند. در حال گریه هر دو با هم می‌گفتند: دایی مهدی او مدد بازی کرد و یک دفعه رفت!
- پدر رو داشتن تو بیمارستان عمل می‌کردن. نوه‌ها پایین توی خیابون بودن. آخ بچه‌ها رو تو بیمارستان راه نمی‌دادن.
- ناگهان زهراء به مادرش گفت: مگه شما نگفتن دادش مهدی تون شهید شده؛ ولی اون طرف خیابون اون برام دست تکون داد...

سید مهدی هم نگران حال باش بشود!

پریام

کار و مهندسی کوکم



به مناسبت آزادی امام خمینی از زندان در تاریخ ۱۸/۱/۱۳۴۳ تصمیم گرفتیم به روزنامه‌ای از سیره‌الهی آن حضرت برایتان بگوییم:

- رهبر فقید انقلاب از همان آغاز جوانی به خودسازی و تهذیب نفس پرداخت.

پیشترفت امام در این امر به قدری سریع بود که ایشان پس از فوت مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، بر کرسی درس اخلاق در حوزه علمیة قم برای فضلاء و طلاب و عامة مردم نشستند و به تهذیب دیگران پرداختند. این رتبه و مقام را امام از سحرخیزی، تهجد و راز و نیاز نیمه های شب به درگاه خدا و مناجات شعبانیه و دعای مکارم اخلاق و زیارات جامعه و عاشورا و ... کسب نموده بودند.

- دقت حضرت امام و برنامه داشتن در کار، مطالعه و پاسخگویی به مراجعین، زبانزد خاص و عام بود؛ به گونه‌ای که بسیاری از اهل منزل، وقت را از روی افعال حضرت امام به دست می‌آورند.

طبق نقل موشق، روزی که ادوارد شوارد نادزه، وزیر خارجه سوری ساقی، جهت ملاقات و ابلاغ پیام گورباچف به خدمت حضرت امام رسید، حدود یک ربع یا بیست دقیقه زودتر از وقت مقرر وارد دفتر حضرت امام در جماران می‌شد که به اطلاع امام می‌رسد، ایشان به ساعت خود نگاه می‌کنند و می‌فرمایند: قرار ما رأس ساعت هشت است و من زودتر نمی‌پذیرم.

- هیچ گاه در مقابل ستمگران تسلیم نشد و ستیزه‌جویی حق در مقابل باطل را حفظ نمود. امام نه تنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در اوج اقتدار نظام اسلامی، بلکه حتی قبل از پیروزی و در آغاز انقلاب اسلامی نیز این خصلت را دارا بود، آنجا که فرمود: «من هم اکنون سینه‌ام را برای سرنیزی‌های شما آماده کرده‌ام ولی قلبم هرگز زورگویی‌ها و قلدری‌های شما را قبول نخواهد کرد.»

- امام سعة صدر و بینشی عمیق و گستره داشتند. ایشان هیچ گاه در مقابل برخوردهای شخصی افراد نسبت به حضرتش موضع نگرفتند.

آنچه برای ایشان مطرح بود، اسلام و احکام نورانی آن بود. هنگامی که امام به نجف اشرف مشرف شدند، عده‌ای در مقابل ایشان جبهه گرفتند و با همکاری با ساواک و سازمان امنیت عراق در کوبیدن شخصیت ایشان کوشش نمودند، لکن حضرت امام هیچ گاه اقدامی برای مقابله با آنان ننمود و همچنان به پیشبرد اهداف انقلاب می‌اندیشید.



- زمانی که امام در قم بودند، در بسیاری از شبهای خانه شهدا و فضلای حوزه سر می‌زدند. یک شب بنا بود به منزل یکی از روحانیون برویم که خانه‌اش در کوچه‌ای بود که ماشینهای بزرگ و معمولی نمی‌توانستند به آن به آن وارد شوند.

ما قبل از رفتن کوچه را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که غیر از ریان، ماشین دیگری نمی‌تواند داخل کوچه برود. لذا یک ژیان تهیه کرده و امام را حرکت دادیم. در مراجعت باز در همان ماشین نشستیم و از کوچه‌های تنگ بیرون آمدیم.

یکی از برادران یک پیکان تهیه کرده و به امام پیشنهاد شد که بفرمایید در ماشین دیگر سوار شوید، چون وضع این ماشین خوب نیست و هوا هم گرم است.

امام فرمودند: «این ماشین دارد می‌رود و هیچ طوریش هم نیست. با همین ماشین می‌رویم.»

- مهمترین عمل امام نماز ایشان بود. تا آخرین لحظه حتی نافله‌های نماز را ترک نکردند. حتی وقتی که نمی‌توانستند لبسان را تکان بدهنند با حرکتهای انگشت نماز می‌خوانند. من کاملاً این را حس می‌کرم.

برخی از پرشکان فکر می‌کردند ایشان چیزی می‌خواهند، ولی من گفتم که خیر ایشان دارند نماز می‌خوانند.

- گرچه دنیا با همه مظاہر فریبند قدرت، ثروت، شهوت، دولت و ... به آن حضرت رو کرده بود، ایشان از کنار کاخهای سر به فلک کشیده سعادآباد و نیاوران و ... گذشتند و خانه محقر دو اتاقه استیجاری جماران را برگزیدند.

امام هنگامی که در هوای گرم نجف در منزل محقری زندگی می‌کرد، اجازه خرید و نصب کولر و پنکه را نمی‌داد و می‌فرمود: «آیا همه مردم یا همه مبارزان راه خدا از چنین امکاناتی برخوردارند.»

- زمانی که امام در زندان و تعیید بودند، بسیاری آن حضرت را از اعتماد به مردم باز می‌داشتند و می‌گفتند در لحظات بحرانی و حساس نمی‌توان بر مردم تکیه کرد. ولی ایشان می‌فرمودند: «مردم در پازندۀ خرداد صداقت خود را به اثبات رسانندند.» در پاسخ یکی از آقایان که گفته بود: «ما بمبی نداریم که بر سر شاه بزنیم، امام فرمودند: «اما نیرویی داریم که از بمب به مراتب کار سازتر است و آن نیروی مردمی است.»

لذا امام با قدرت به شاه خطاب کرد و فرمود: «کاری نکن که بگوییم مردم تو را از مملکت بیرون کنند.»



توقيع امام زمان عليه السلام برای جمعی از مردم قم

در کتاب احتجاج از شیخ موقق ابو عمر عامری روایت می کند که گفت: ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان درباره فرزند امام حسن عسکری علیه السلام گفتگو نمودند. ابن ابی غانم عقیده داشت که امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود در حالی که اولادی نداشت. سپس آنها نامه ای در این خصوص نوشتند و به ناحیه مقدسه فرستادند تا وکلای امام زمان علیه السلام به آستان مقدسش برسانند و در آن نامه نوشتند که ما بر سر این موضوع کشمکش نموده ایم. جواب نامه آنها به خط حضرت مهدی صلوات الله علیه بدین مضمون صادر گشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

«خداؤند ما و شما از فتنه‌ها نگاه دارد و به ما و شما روح یقین موهبت کند و از سوء عاقبت باز دارد خبر تردیدی که گروهی از شما در امر دین نموده اید و شک و تحییری که درباره صاحبان امر خود به دل آنها راه یافته است، به من رسید. ما از این موضوع به خاطر شما غمگین شدیم نه به خاطر خودمان (بلکه) درباره شما ناراحت شدیم؛ زیرا خدا با ماست و بنابراین کسی که از اطاعت ما سرباز می‌زند، ما را به وحشت نمی‌انداز.

ما اثر صنع خداییم و مردم به طفیل وجود ما، موجود گشته‌اند. ای مردم چرا دچار تردید گشته و در حال تحریر و سرگردانی مطلب را بر خود مشتبه می‌سازید. آیا نشینیده‌اید که خدا می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیغمبر و صاحبان امر خود را اطاعت کنید». نمی‌دانید در اخبار رسیده است که حادثی برای ائمه گذشته و آینده شما روی می‌دهد؟ و آیا ندیده‌اید که خداوند از زمان حضرت آدم تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام سنتگرهایی را برای شما قرار داده که به آن پناه ببرید و عالائمی مقرر داشته تا به وسیله آن هدایت شوید. بطوری که هر گاه یکی از آن علامتها پنهان شود، علامت دیگری ظاهر می‌شود و هر وقت ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگری می‌درخشد؟

آیا وقتی که امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود که خداوند دین خود را باطل کرد و رشته واسطه میان خود و بندگانش را قطع نمود؟ نه چنین نبود و تا روز رستاخیز و ظهور امر خدا که مردم او را هم نمی‌خواهند هم، چنین نخواهد بود. امام گذشته با سعادت رحلت فرمود و همچون پدران بزرگوارش از دست مردم رفت.

وصیت و علم و فرزند و جانشین او در میان ماست و جز ظالمان گناهکار کسی راجع به منصب و مقام امامت وی با ما نزع ندارد و جز کافر منکر کسی ادعای این منصب بزرگ را نمی‌کند. اگر ملاحظه مغلوب شدن امر خدا و آشکار شدن سر الهی نبود، چنان حق ما برای شما ظاهر می‌شد که عقل‌هایتان حیران گردد و تردیدتان برطرف شود؛ ولی آنچه خداوند خواسته و هر چیزی در لوح محفوظ موقوم است، تحقق خواهد یافت.

پس شما هم از خدا بترسید و تسليم ما شوید و کارها را به ما واگذاریم. همه گونه خیر و خوبی از ما به مردم می‌رسد. آن چه بر شما پوشیده است، برای اطلاع از آن اصرار نورزید و به چپ و راست میل نکنید. مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی که روشن است به طرف ما قرار دهید. من آن چه لازمه نصیحت بود به شما گفتم و خداوند بر من و شما گواه است.

اگر محبت به شما نداشتم و صلاح شما را نمی‌دیدم و به خاطر ترحم شفقت بر شما نبود، گفتگوی با شما را ترک می‌گفتیم...

کبوتر با کبوتر باز باز
 شهیدان می‌کنند تا عرش پرواز
 سبو بشکسته و پیمانهای ریخت
 سر خم را بریدند اشک‌ها ریخت
 زمین در کربلا از خون و ضو ساخت
 ز فکه خاک غربت بر هوا خاست
 دور کنعت عشق را بی‌سرا دارد
 جماعت تا شلمچه صف به پا کرد
 سر سجده نبودند در بیابان
 به نی باقی است ارونده نالان
 ز بی‌آبی، عطش در خیمه‌ها سوخت
 نگاهش بر طلایبیه، تا ابد دوخت
 نماز قرب را خواندند در این دشت
 اگر بودند قبول دیده دلدار می‌گشت
 ولی بودند از باران آخر

که با یک یا حسین رفتند بی‌سر
 ز تربت هاشان برو خادم مدد جو
 ز کوی پر کشان، دم بی‌ادعا جو

۰۹۰
 روزی به تیغ نظر می‌کشی مرا
 آخر به نای نفس می‌گشی مرا
 ای کاش سر رسد، روز نگاهت
 تا داغ رفتن به راه نماند مرا
 (تا جان به جوانی شود در رهت فدا)

بیابان در بیابان خاک در خاک
 هم آغوش هم‌اند این خاک و افلاک
 چرا خیره نشستی اندرین خاک
 قدمگاه عزیز و مسلح یار است این خاک

سید محمدجواد حسینی(خادم)

هیری
لزروها



ارثی از موالیان

آیت‌الله صدر درس خارج فقه را بر پایه متن عروه‌الوثقی عرضه کرد و با توجه به اینکه این علوم را با سبکی نو و با تحقیقات انجام یافته لازم مطرح می‌کرد، مجلس درسش رونقی شایسته یافت و مورد استقبال عموم حوزویان قرار گرفت.

تألیفات بسیار ارزشمند ایشان در علوم و زمینه‌های مختلف از جمله اقتصاد و فلسفه و تاریخ و بانکداری و... حکایت از تبحر و نبوغ وی در علوم گوناگون دارد و فتاوی وی که با درخواست بسیار سازمانها و کنگره‌های اسلامی در کتابی با عنوان فتاوی الواضحه منتشر شد با استقبال بی‌نظیری روبرو گشته و در مدت کوتاهی چندین بار تجدید چاپ شد. آیت‌الله صدر در حوزه سیستم آموزشی جدیدی را بنیان نهاد و با ارائه طرحی در زمینه اجتهداد و مرتعیت ضمن فعال و پویا کردن آن به اصلاح برخی از نارساییها پرداخت؛ لذا قسمتی از دروس خارج فقه و اصول خود را به تفسیر قرآن اختصاص داد و در خلال آن مفاهیم اصیل اسلامی را زمینه‌های تنوع فکری، سیاسی و اجتماعی تجزیه و تحلیل کرد و هر کدام از شاگردان خود را به تحقیق در یکی از شاخه‌های علوم اسلامی موظف نمود و با تبادل این علوم در جلسات درس موجبات باروری فکری شاگردان خود را فراهم ساخت.

رابطه آیت‌الله صدر با امام خمینی (ره)

ایشان با شروع نهضت اسلامی در ایران در سال ۱۳۴۲ شمسی با موضوعگیری قاطع خود از امام (ره) حمایت کرد و با تبعید امام (ره) به نجف اشرف، رابطه نزدیکی میان این دو عالم روحانی برقرار شد. وی به همه توصیه می‌کرد که از محضر درس امام (ره) بهره جویند.

آیت‌الله صدر در جریان انقلاب اسلامی نیز از یاران و شاگردان و مریدان خود خواست تا از حمایت انقلاب دریغ نورزنند. در جریان حاکمیت حزببعث در عراق، وی از مردم خواست تا در جهت مقابله با رژیم فاسد حاکم و براندازی آن گامهای محکم و سریعتری را بردازند تا حکومتی اسلامی را جایگزین آن کنند.

شهادت حضرت آیت‌الله سید محمد باقر صدر
و خواهرش بنت‌الهادی (۱۳۵۹/۱/۱۹)

آیت‌الله سید محمد باقر صدر در ۲۵ ذی القعده ۱۳۵۳ هجری قمری در خانواده علم و تقوی در شهر کاظمین به دنیا آمد. چهار سال بعد دختری در این خانواده پا به عرصه وجود گذاشت که او را «بنت‌الهادی» نامیدند و پس از چندی پدرشان سید حیدر صدر که از نوایغ و شخصیتهای برجسته شیعه عصر خود به شمار می‌رفت، دنیا را بدرود گفت. این دو بزرگوار تحت سرپرستی برادرشان حجت‌الاسلام سید اسماعیل حیدر قرار گرفتند و همراه برادر عازم نجف و در حوزه این شهر مشغول فراگیری علم و تحقیق در فقه اصول و سایر علوم اسلامی شدند.

سید محمد باقر صدر در اواخر دهه دوم زندگی به درجه اجتهداد مطلق نائل گردید. حضور در درس خارج علامه بزرگ «آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم آل‌یاسین» دایی بزرگوارش عرصه ظهور استعدادها و نبوغ این شخصیت عالیقدر بود و به همین سبب علامه بزرگ در محل درسی خود که فضلاً و علمای حوزه در آن شرکت می‌جستند، بعضاً به پاره‌ای از نظرات آیت‌الله صدر استناد می‌کرد. ایشان از محضر اساتیدی چون آیات عظام سید محسن حکیم، سید محمد روحانی، شیخ صدر ابادکوبی‌ای، شیخ حسین حلی و سید ابوالقاسم خوبی در فراگیری علوم بهره‌های فراوان برده و توشیه‌های بسیار اندوخت.

در سال ۱۳۷۰ هجری قمری به پیشنهاد «آیت‌الله رمیشی» حاشیه‌نویسی علمی و اجتهدادی را آغاز کرد. در همان سال به تحریر کتاب غایت الفکر در علم اصول پرداخت و در این راه تا جایی پیش رفت که در سال ۱۳۷۳ هجری قمری مستغنى از استاد شد و سرانجام پس از هجده سال تحصیل، به سال ۱۳۷۸ هجری قمری خود به تدریس علم اصول فقه خارج مشغول شد و دوره اول آن را در سال ۱۳۹۱ هجری قمری به پایان رساند.



الامام. ت
al-imam.net

آیت‌الله صدر در زندان در معرض شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت و سرانجام نیز به همراه همshire مکرمه‌اش در روز سه شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ در زندان عراق به شهادت رسیدند. پس از اینکه جنازه مطهر شهید به بستگانش تحويل شد، بدنه ایشان دارای آثار ضرب و جرح بسیار و غرق به خون بود و محاسن ایشان نیز کاملاً سوخته بود. جنازه این دو شهید بزرگوار در جوار مرقد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد.

پیام امام (ره) به مناسبت شهادت آیت‌الله صدر و خواهش
... شهادت ارشی است که امثال این شخصیت‌های عزیز از موالیان خود برده‌اند و جنایت و ستمکاری نیز ارشی است که امثال این جنایتکاران تاریخ از اسلام ستم‌پیشه خود می‌برند...
شهادت این بزرگواران که عمری را به مجاہدت در راه اهداف اسلام گذرانده‌اند به دست اشخاص جنایتکاری که عمری به خونخواری و ستم‌پیشگی گذرانده‌اند عجیب نیست، عجب آن است که مجاهدان راه حق در بستر بمیرند و ستمگران ستم‌پیشه، دست خیث خود را به خون آنان آغشته نکنند. عجیب نیست

که مرحوم صدر و همshire مظلومه‌اش به شهادت نائل شوند.
عجیب آن است که ملت‌های مظلوم و خصوصاً ملت شریف عراق و عشاير دجله و فرات و جوانان غیور داشتگاهها و سایر جوانان عزیز عراق از کنار این مصیبت بزرگ که به اسلام و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وارد می‌شود بی تقاضت بگذرند و به حزب ملعون بعث فرست دهنند که مفاخر آنان را یکی پس از دیگری مظلومانه شهید کنند...»

دستگیری آیت‌الله صدر

امام (ره) با ارسال پیامی به ایشان مقاومت را توصیه فرمودند. شهید صدر نیز ضمن اعلام تعییت از امام (ره) آمادگی خود را جهت پذیرش هر گونه تالمذات روحی و جسمی اعلام کرد.

در پی انتشار این خبر، مردم عراق به منظور اعلام همبستگی از نقاط مختلف به سوی نجف عزیمت کردند و پشتیبانی خود را از ایشان اعلام داشتند.

رژیم عراق با حمله به مردم تعداد زیادی را دستگیر و روانه زندانها کرد. آیت‌الله صدر نیز روز شانزده رجب ۱۳۹۹ ه.ق را روز اعتضاب عمومی اعلام کرد و به دنبال آن مردم عراق دست از کار کشیدند و معازه‌ها را تعطیل کردند.
فردای آن روز نیروهای رژیم بعث ایشان را دستگیر نموده و با خود بردن. در پی دستگیری آیت‌الله صدر، شهید بزرگ «بنت‌الهی صدر» همshire مکرمه ایشان نقش رهبری را بر عهده گرفت.

با اوج گرفتن اعتراضات، رژیم بعث آیت‌الله صدر را آزاد کرد ولیکن در منزل خودشان زندانی نموده و از رفت و آمد مردم جلوگیری به عمل می‌آورد.

در تاریخ ۱۹ جمادی‌الاول ۱۴۰۰ ه.ق عمال رژیم بعث مجدداً ایشان را دستگیر و به زندان منتقل نمودند و صبح روز بعد خواهر ایشان «بنت‌الهی صدر» را نیز دستگیر و به بغداد بردن.

و این لطف الهی بود



نماز اول وقت

صبح زود بود. آفتاب هنوز طلوع نکرده بود. اطلاع دادند که شب قبل دشمن اقدام به بمباران شیمیایی کرده است. اکیپ امداد عازم پاکسازی منطقه بود؛ من هم که مایل بودم از نزدیک با عملکرد این نوع بمبها و نحوه خنثی کردنشان آشنا شوم همراه آنها به راه افتادم. در منطقه‌ای نزدیک مقر توبخانه لشکر امام حسین علیه السلام هفت راکت شیمیایی از نوع اعصاب شلیک شده بود.

آلودگی به حدی بود که به محض رسیدن به اولین محل اصابات راکتها یکی از برادران امدادگر با آن که مجهز به ماسک است و لباس ضد شیمیایی بود، دچار مسمومیت شد و به بیمارستان منتقل شد. ناچار برادران از راه دور اقدامات خنثی سازی را انجام دادند و بعد به منطقه نزدیک شدیم.

با توجه به فاصله کم محل اصابات راکتها و مقر توبخانه که بیش از چهارصد نفر در آنجا بودند، پیش بینی تلفات زیادی می‌شد. لذا فرمانده اکیپ پاکسازی به اورژانس اعلام آماده باش داد و تقاضای اعزام آمبولانس و امدادگر کرد؛ اما وقتی به مقر برادران توبخانه رسیدیم با کمال تعجب دیدیم که بجهه‌ها همه سالم و سر حال داخل سنگر هستند.

پیرمردی به نام «ابراهیم صحت» که می‌گفت ۵۴ سال دارد و از گلپایگان اعزام شده توضیح داد: دیشب نزدیک اذان مغرب ما وضو گرفته بودیم و داخل سنگر اجتماع و منتظر رسیدن وقت نماز بودیم. یکی از برادران که از بیرون می‌آمد خبر آورد که بوي میوه می‌آید.

بجهه‌ها خوشحال شدند که بالاخره بعد از مدت‌ها میوه تازه خواهند خورد. چند لحظه بعد خودمان هم بوي میوه تازه به مشام مان رسید. هر کس حدسی می‌زد. یکی می‌گفت: هندوانه است. دیگری می‌گفت: خیار است.

بالاخره قرار شد اول نماز بخوانیم و بعد سراغ میوه‌ها برویم. اما نماز را که تمام کردیم باد و باران شدیدی شروع شد. آن چنان هوا خراب بود که بیرون رفتن از سنگر مقدور نبود. خلاصه بجهه‌ها با دلخوری آن شب در همان سنگر خوابیدند.

صبح که من برای وضو گرفتن بیدار شدم متوجه شدم که از میوه خبری نیست، بلکه دشمن بمباران شیمیایی کرده است و این لطف الهی بود که به برکت نماز اول وقت شامل حال ما شد.

حکایت اذان شهید

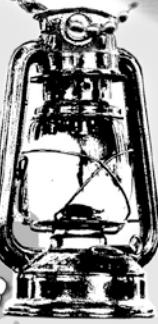
سال ۷۴ بود که باز دلمان هوای خوزستان کرد و در خدمت بجهه‌ای تفحص راهی طایله شدیم. برخلاف ابکرفنگی منطقه بجهه‌ها با دلهایی مال‌الامال از امید یک نفس به دنبال پیکرهای مظهر شهدا بودند و با لطف و عنایت خداوند، هر روز تعدادی پیکر شهید را کشف و تخلیه می‌کردیم. یک روز تا ظهر هر چه گشتهایم پیکر شهیدی را پیدا نکردیم. دل بجهه‌ها شکسته بود. هر کس خلوتی برای خودش دست و یا کرده بود. صدای جز صدای آب و نسیمی که بر گونه‌های زمین می‌وزید به گوش ننمی‌آمد. در همین حین یکی از برادران رو به ما کرد و گفت: «صدای اذان می‌شنوم!» ما ضمن تعجب، حرف آن برادر را جدی نگرفتیم تا این که دوباره گفت: «صدای اذان می‌شنوم! به خدا احساس می‌کنم کسی ما را صدا می‌زند!...»

باور این حرف برای ما دشوار بود.

بجهه‌ها می‌خواستند باز هم با بی‌اعتنتایی بگذرند، آن برادر مخلص این بار خطاب به ما گفت: «بیایید همین جایی که ایشان ایستاده بود را با بیل زیر و رو کنیم!» ما هم درست همان جایی که ایشان ایستاده بود را با بیل زیر و رو کردیم. خود دنیم متر خاک را برداشتیم. با کمال تعجب پیکر مظهر شهیدی را یافتیم که هنوز کارت شناسایی او کاملاً خوانا بود و پلاکش در لا بلای استخوانهای شکسته‌اش به چشم می‌خورد.

برگرفته از کتاب کرامات الشهدا / محمد اصغری زاد

پویان
میلان



لریش

متن وصیت‌نامه عارفانه شهید متوجه شیخ اصغر الہیاری

بر شما باد به دعای کمیل و دعای توسل و ندب و سمات که هر چه هست از این دعاهاست. بر شما باد به نماز جمعه و جماعت ... نمونه دیگر از آنچه دیده‌ام این است که:

من هر وقت که به قم برای زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها مشرف می‌شدم و برای ورود سلام می‌کردم اگر جوابم را می‌شنیم وارد می‌شدم و لا دوباره اذن دخول خوانده سلام می‌کردم تا جوابم را بدهند و یکبار که داخل حرم شدم به آن حضرت عرض کردم که چرا ما که به دیدن شما می‌آییم شما به بازدید مانمی‌آیید و در شب همان روز که در مهمان خانه خوابیده بودم در خواب دیدم آن حضرت با حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهم‌ما بر من وارد شدند و در کنار من نشستند و حضرت زهرا سلام الله علیها به زبان ترکی به من فرمودند که چکار داری؟ و من هم در جواب عرض کردم که کاری ندارم آن گاه حضرت زهرا سلام الله علیها به آن حضرت فرمودند که دیدی مرا از مدنیه آوردي اینجا... و بعداً رفتند که من از خواب بیدار شدم و از اسائمه ادبی که کرده بودم ناراحت شدم.

و نمونه دیگر اینکه:

در استگاه حسینیه (جاده اهواز خرمشهر) داخل سنگر مشغول نماز بودم که بوی خلی گوارا و جالبی را حس کردم و بعد که نماز تمام شد، دیدم هیچ کس در سنگر نیست و وقتی شروع کردم نماز را، دوباره این بورا حس کردم... بعضی موقع که به حضرت ولیعصر عجل الله تعالی فرجه الشریف سلام می‌کردم جواب می‌شنیم...

برای قرائت وصیت‌نامه‌ام از برادر عزیز حجه الاسلام ابوالفضل الہیاری می‌خواهم که اگر صلاح بدانند این وقایع مذکوره را قرائت فرمایند و لا اصل وصیت‌نامه قرائت شود.

به امید پیروزی نهایی، زیارت مرقد مطهر حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام، آزادی اسراء، طولانی شدن عمر امام، پیروزی حرکت های اسلامی در جهان و نزدیکی ظهور و فرج ولیعصر عجل الله تعالی فرجه الشریف...

به نام خدا

با درود و سلام بر خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام و با عرض سلام خدمت حضرت امام خمینی کبیر و تمام شهدای راه حق و حقیقت بالاخص شهدای جنگ تحملی عراق علیه ایران...

ای مردم، دوستان و آشنايان! و ای کسانی که فرباد نوشته‌های من به گوش شما می‌رسد توجه شما را به چند مسأله جلب می‌کنم: اول اینکه از شما می‌خواهم امام عزیز را تنها نگذارید.... امید است که در مورد برخورد با مسائل کمال دقت را بکنید چرا که ممکن است کوچکترین اشتباه بزرگترین صدمه را بر دین و شریعت مقدس اسلام وارد آورد.

و همچنین سفارش می‌کنم شما را درباره خانواده محترم شهدا و مفقودین و اسرا که به حق بر گردن همه ماقصود دارند. مبادا شخصی به یکی از ولی نعمت‌های ما اهانتی بکند که گویا به خانواده امام حسین علیه السلام بی اهمیتی کرده است.

و سفارش می‌کنم شما را به خط مستقیم بندگی خدا و در راه خدا بودن و می‌خواهم از آنان که از راه خدا فاصله گرفته‌اند برگردند که خداوند توبه پذیر و مهربان است. اگر کسی خیال می‌کند که در غیر این راه هم چیزی هست سخت در اشتباه است بخاطر اینکه من خودم در کرده‌ام بعضی از آنچه را که در بندگی مزه می‌دهد و چیزی به جز شیرینی و حلاوت ندیده‌ام... از آن چیزهایی که دیده‌ام و برایم محقق شده است این است که:

یک موقع در ایام جوانی که زمینه گناهی برایم پیش آمد و من از آنجا فرار کردم و به خدا پناه بردم از آن عمل، در شب که برای نماز شب بیدار شدم نوری را از آسمان دیدم که به زمین آمد و موقعی که نماز تمام شد این نور برگردید.

نور خیره کننده‌ای که من از وصف آن عاجزم پدیدار گشت و من چنان لذتی می‌بردم که تا کنون نمونه‌اش را ندیده‌ام و همچنین این مسأله بار دیگر به همان علت تکرار شد.

خلاصه این نمونه‌ها زیاد است و این را به عنوان نمونه ذکر کردم تا آنان که برایشان مشکل است در ک کنند و بفهمند که قضیه از چه قرار است. آری ای برادران و خواهان! هر چه سعادت و خوشی است در بندگی خدادست و هر چه شقاوت و بدختی است در گناه و راه شیطان...

Address

www.qafelenoor.com

«باران حسینی؛ قافله نور منتظر نظرات و پیشنهادات و انتقادات شما در خصوص نشریه و سایت نشریه «بی باشد»



Go

Links »



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اللّٰهُمَّ اسْهِبْ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَرَهُ
وَلَا يَعْلَمُ



تشار ارواح طیبه امام و شهداء صلوات اللہ علی علی ولد علی ولد علی

نام و نام خانوادگی :

شغل :

تحصیلات :

شهرستان :

نشانی / استان :

کوچه :

خیابان :

تلفن :

پلاک :

کد پستی :



qafelenoor@gmail.com & www.qafelenoor.com

بهاء شش ماه اشتراک : ۱۸/۰۰۰ ریال و بهاء یک سال اشتراک : ۳۶/۰۰۰ ریال

عالقمندان می توانند هزینه اشتراک نشریه را به شماره حساب ۳۴۰۸۰۰۳۸۲ نزد بانک ملت (حساب جام الکترونیک) واریز نموده و اصل فیش را به صندوق پستی ۳۴۶۵ - ۳۷۱۸۵ ارسال نمایند.



به مناسبت وفات حضرت مصصومه علیها السلام

اشک های «قم» به خیابان های اندوه می ریزد.

همراه با متون فقاہت، پس کرچه های ماتم، نوحه می خوانند.

بانوی از جنس بهار، کوچ می کند و پرستوها را در غریب پیوشه می گذارند.

روح آینه چهره غم آلوی به خود می گیرد.

آسمان راه بیت النور، تا احرم مطهر را آه می کشد.

استقامت، دست به زانو می رود.

غم های «مسجد اعظم» متصل به ابیدت می شوند.

نگاه مرمرین مسجد «بالاسم»، اشک می تابند و مقایع

سجایای آب، داغدار شده اند.

آسمان سوگک، اقتلا کرده است

به مه پاره ای از سالنه پاک محبت.

بانوی نیايش های پر تپش، ارزیار قناعت کل درد می جگد.

رمضان فروردین

در محیطی از نور، به شست و شوی روح آمدہ ام:

.

.

دست احساس به «آستانه» شکختن می رسد.

اینجا حجم سردش، مطرود است و دل در محوطه درخشنان شکوه، قدم می زند.

چشم ها را از کنار حوض روشنایی گذر می دهم.

غزل، کفش های بی قراری را از پا در می آوردم.

لحظه های نازارام زندگی، رویرویی ضریح که می رستند، سلام احترام می دهند.

در حرم، فرصت های دعا نور را به تاریک خانه های قلب می فرستند.

قنوت می گیرم و شکوفه های احتیاج، در دستان من است.

کرامت، چشمان دقایق را پر می کند و بانوی روز، پر تر افشاری می کند.

محمد کاظم بدالدین

یادبود شهدای سرمهی
یادمان شهدای شهرستان



لرستان